

■ صادرات و رشد اقتصادی پیوندهایی ناپیوسته

بهزاد یغمایان

پیشگفتار

رابطه میان صادرات و رشد اقتصادی و نیز تفاوت‌های میان صنعتی شدن مبتنی بر راهبرد «توسعه صادرات» و صنعتی شدن مبتنی بر راهبرد «جانشینی واردات»، در متون توسعه مورد توجه فراوان بوده است. از دهه ۱۹۷۰ میلادی، اتفاق نظر کلی اقتصاددانان «نئوکلاسیک» درباره نظریه «رشد متکی بر صادرات» به «باور عمومی جدید» تبدیل شده و در نتیجه، سیاست‌های بانک جهانی براساس آن رقم خورد. در سال‌های اخیر بر نظریه «نئوکلاسیک صادرات و رشد»، از جنبه‌های مختلف نقدهایی وارد شده است. در این بحث سعی شده است ضمن نقد تئوریک و اقتصادسنجی (تجربی) این نظریه، گزینه (آلترناتیو) نظری دیگری ارائه شود. براساس مطالعات دکتر یغمایان، رشد اقتصادی و صادرات، هر دو بر پیش زمینه‌ای

از تحولات ساختاری و توسعه‌ای استوارند. از سوی دیگر، رابطه علی میان صادرات و رشد، رابطه‌ای اثبات شده نیست و مطالعات اقتصادسنجی در این باره نتایج قاطعی را به دست نمی‌دهد. نبود تأیید و شواهد تجربی کافی برای تبیین رابطه علیت میان صادرات و رشد اقتصادی و نقدهای نظری وارد بر نظریه «نئوکلاسیک» ما را وامی‌دارد تا آن را بازبینی کرده و مورد تجدید نظر قرار دهیم. شاید به جای تأکید صرف بر صادرات، توجه به فرایند گسترده توسعه به مفهوم پیش رفته امروزی آن، صحیح‌تر و راهگشاتر باشد. یعنی آنچه که در نهایت این بحث به آن خواهد رسید.

متن فوق سخنرانی آقای دکتر بهزاد یغمایان در مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های اقتصادی ارائه شده در تاریخ آذر ۱۳۷۷ است که توسط آقای سید مهدی شهیدی تهیه شده است.



به نظر اینان رشد تولید ملی تابعی از تقسیم کار بود که تخصص ذاتی مستتر در آن به مالکیت خصوصی ابزار تولید، رقابت، نظام مبتنی بر بازار و در نهایت افزایش رفاه شخصی شهروندان منتهی می‌شد.

دغدغه فکری بنیان‌گذاران اقتصاد سیاسی چیزی نبود جز شفافیت بخشیدن به ساز و کار درونی این مرحله نوین از تاریخ بشری.

تجارت درون و برون مرزی به مثابه ابزاری برای تحول تاریخی، در ادبیات اقتصاد کلاسیک حضوری جدی داشت و این در حالی بود که هیچ اشاره سیستماتیکی به جوامع ماقبل سرمایه داری، در این نظریه جایی نداشت.

در نظر بنیان‌گذاران اقتصاد سیاسی، تجارت آزاد محور اصلی‌گذار از عقب ماندگی و سنت توسعه نیافتگی به تمدن و مدنیت بود.

در این نظریه، تجارت آزاد، محرک اصلی ایجاد تقسیم کار، تخصصی شدن و دست یافتن به منافع موجود در نظام سرمایه داری جدید بود. به این جهت تجارت آزاد بین‌المللی، سیاست اصلی تحول (توسعه و رشد) را در این نظریه تشکیل می‌داد.

چنان که آدام اسمیت می‌گوید:

«تجارت خارجی انجام شده بین چند منطقه، برای تمام آن مناطق منافع مشخصی به دنبال خواهد داشت. تجارت خارجی از مازاد زمین و کاری به وجود می‌آید که در آن کشور تقاضای داخلی برای آن وجود نداشته

صادرات به مثابه «موتور رشد» یکی از قدیمی‌ترین نظریه‌های اقتصاد سرمایه داری است، که با شروع اقتصاد سیاسی تا تئوری‌های امروزی اقتصاد نئوکلاسیک به حیات خود ادامه داده است.

طرفداران نظریه «موتور رشد» و نظریه پردازان اقتصاد نئوکلاسیک، از دیرباز بر این اصل پای فشرده‌اند که نظریه «موتور رشد» (همانند سایر اجزای تئوری نئوکلاسیک) از نظر ایدئولوژیک و سیاسی، خشی و از هر محدودیت جهانی مبرا است. در صورتی که بررسی تاریخی بیانگر آن است که این تئوری و سیاست‌های اقتصادی مربوط به آن، از مقتضای رژیم انباشت زمان خود تبعیت کرده‌اند.

مطالعات من در بخش تاریخی بر تحولات تقسیم بین‌المللی کار و ارتباط آن با تئوری و سیاست‌های اقتصادی نئوکلاسیک تأکید خواهد داشت.

بنیان تاریخی نظریه «موتور توسعه» در متون اقتصاددانان کلاسیک قابل بازیافت است. توجه به این نکته حائز اهمیت است که اقتصاددانان کلاسیک و نئوکلاسیک قائل به تفاوتی میان توسعه و رشد نبودند.

هدف اصلی بنیان‌گذاران اقتصاد سیاسی (کلاسیک)، کشف و تبیین ساز و کار نظام سرمایه داری و اثبات این نکته بود که نظام سرمایه داری نسبت به شیوه‌های تولیدی سنتی و ماقبل سرمایه داری، ارجحیت دارد. در نظر این اقتصاددانان، توسعه جزگزار به فرایند رشد تولید ملی (یا به بیان آدام اسمیت، ثروت ملی) چیزی نبود. از سویی

باشد و بدین سبب در پیرون از آن متعلقه یا کشور کاربرد مصرفی پیدا می‌کند و در مقابل این صدور مازاد زمین و کار، کالایی به کشور وارد می‌شود که برای آن تقاضا وجود داشته باشد. بدین جهت است که در تجارت خارجی مازاد کشور مبدأ، ارزش یافته و سبب رفاه عمومی می‌شود.

(ثروت ملل - آدام اسمیت)

«مینت»^۱ در مقاله مشهور خود تحت عنوان «تئوری کلاسیک تجارت و کشورهای توسعه نیافته»، بر مناسب بودن تئوری «آدام اسمیت» برای کشورهای توسعه نیافته‌ای که دارای مازاد نیروی کار و زمین هستند، صحه می‌گذارد.

تئوری «استفاده از مازاد»^۲ مبتنی بر آن است که تجارت خارجی به کشورهای توسعه نیافته‌ای که دارای منابع مازاد زمین و کار هستند، اجازه می‌دهد تا بتوانند با صدور مازاد منابع خود، در مرحله تولید، بدون استخراج منابعی که دارای مصرف داخلی هستند، وارد روند جهانی تجارت شوند. بنا به قول «مینت»: «کشورهای توسعه نیافته با اجرای سیاست‌های صادراتی، وارد روندی می‌شوند که از لحاظ تکنیکی تفاوت چندانی با دوران دولت‌های استعماری ندارد».

«مینت»، تز «موتور رشد» مقاله‌اش را در سال ۱۹۵۸ میلادی ارائه داد. این مقاله به کشورهای توسعه نیافته، تز «موتور رشد» را

همچنان به عنوان سیاست‌ها و تقسیم کار بین‌المللی دوران استعمار توصیه می‌کرد. به گفته وی کشورهای توسعه نیافته باید از صادرات مواد اولیه خود، به عنوان «موتور رشد و توسعه» بهره ببرند.

در بخش بعد به توصیه‌هایی که مبتنی بر ساختار اقتصاد جهانی و رژیم انباشت است، اشاره خواهد شد.

در اوایل قرن بیستم، اقتصاددانان نئوکلاسیک، نظریه فوق را به گونه‌ای بسیار مشخص‌تر در قالب تئوری نوین تجارت مبتنی بر «مزیت نسبی» و به عنوان تنها روش دست‌یابی به رشد و رفاه ارائه کردند. نسخه تئوری نوین تجارت بر تخصص در تولید و صادرات کالاهای سستی، کشاورزی، منابع و معادن زیرزمینی برای کشورهای توسعه نیافته مبتنی بود. در آن سوی این معادله کشورهای توسعه نیافته توان این را کسب می‌کردند تا با واردات کالاهای صنعتی و با استفاده از درآمدهای کسب شده از طریق صادرات کالاهای اولیه و سستی، به دنیای نوین رشد و توسعه گام گذارند.

سال‌های میانی دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ میلادی، دوران عقب‌نشینی حامیان نظریه «موتور رشد» به شمار می‌آید. اما از اواخر دهه ۷۰ میلادی به بعد تز «موتور رشد» با شکلی جدید، حیاتی دوباره یافت و با وارد شدن به مباحث اقتصادی، به تئوری حاکم بر

1. Mynt

2. Vent for Surplus.



بین‌المللی بررسی کرد. هدف مطالعات من نشان دادن رابطه میان تئوری و سیاست اقتصادی از یک سو و تغییرات ایجاد شده در تقسیم کار بین‌المللی از سوی دیگر است.

به طور کلی سرمایه‌داری جهانی در روند تکامل خود از ۳ مرحله کلی جهانی شدن عبور کرده است:

۱- مرحله جهانی شدن سرمایه‌کالایی؛

۲- مرحله جهانی شدن سرمایه‌مالی؛

۳- مرحله جهانی شدن سرمایه‌مولد (جهانی شدن تولید):

۱-۳- مرحله پایینی جهانی شدن تولید؛

۲-۳- مرحله بالایی جهانی شدن تولید.

جهانی شدن سرمایه‌مولد در مرحله سوم، طی دو مرحله تاریخی پایینی و بالایی جهانی شدن تولید صورت گرفته است. مرحله پایینی جهانی شدن تولید، با استراتژی «جان‌شینی واردات» هم‌زمان است و مرحله بالایی «صادف است با استراتژی صادرات به‌عنوان سکوی پرش رشد اقتصادی. باید توجه داشت که فرایند جهانی شدن سرمایه‌مولد به گونه‌ای ناهمگون تحقق پذیرفته است و در مقاطع گوناگون این فرایند می‌توان شاهد فرم‌های سازمان‌دهی و حتی تقسیم‌کار فازهای پایینی بود.

در این بحث توجه اصلی صرفاً بر تبیین فرایندهای تاریخی استوار است. با آغاز تحولات در فرایند جهانی شدن سرمایه، سیستم کار بین‌المللی نیز دستخوش تغییر شد و به تبع آن سیاست‌های رهبری‌کننده نیز تغییر یافت.

روابط بین‌الملل تبدیل شد، بدان گونه که می‌توان سال‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی را سال‌های پیروزی مطلق و هژمونیک (غالب) تئوری و سیاست‌گذاری تئ «موتور رشد» نامید.

در شکل جدید این تئوری، دیگر صادرات مواد اولیه و منابع زیرزمینی کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه «مزیت نسبی» تلقی نمی‌شود، بلکه «مزیت نسبی» در تولید کالاهای صنعتی تجلی یافت که به واسطه استفاده از کار ارزان تولید می‌شدند. در این دهه‌ها و با قدم نهایی تئوری نئوکلاسیک و تئ «موتور رشد»، شاهد ایجاد نوعی جدید از تقسیم کار بین‌المللی هستیم. در این تقسیم کار جدید، وظیفه کشورهای در حال توسعه از تولید منابع اولیه فراتر رفت و اقتصاد نئوکلاسیک خواهان وظایفی دیگر از این کشورها شد.

حال می‌توان به این پرسش رسید که «چه دلایلی یا عواملی باعث تحول در نظریه «موتور رشد» شدند؟ پاسخ به این پرسش مستلزم بررسی و اشاره‌ای به تحولات ساختاری نظام سرمایه‌داری، روند جهانی شدن سرمایه و تحول در تقسیم کار بین‌المللی است.

براساس مطالعات من، عامل اصلی این تغییرات در تئ «موتور رشد»، بروز تحولات ساختاری سرمایه‌داری جهانی و استیلای تدریجی رژیم انباشت جدید در دنیا است. تحولات ایجاد شده در ساختار سرمایه‌داری جهانی را می‌توان از زاویه فرایند جهانی شدن سرمایه و تغییر در تقسیم کار

مرحله اول جهانی شدن سرمایه همزمان است با آنچه به «تجارت بین‌الملل» مشهور شده است و در آن کالاهای تولید شده درون مرزی (که عمدتاً منابع اولیه را شامل می‌شد) در کشورهای پیشرفته‌تر به فروش می‌رسید. در اوج این دوره بود که تئوری کلاسیک تجارت آزاد مقبولیت عام یافت. باید به خاطر داشت که انگلستان به عنوان جایگاه اصلی تئوری «مزیت نسبی» و تجارت آزاد بنا بهره‌گیری از دخالت‌های گسترده دولتی و وضع تعرفه‌های سنگین گمرکی توانست صنایع نوپای نساجی خود را حمایت کند.

در دوره‌ای روشنفکران، صاحبان سرمایه و دولتمردان، حامیان وفادار تجارت آزاد شدند که انگلستان به قولی به «کارخانه نساجی دنیا» تبدیل شده بود و تمام رقیبان خود را در این صنعت از بازار رقابت خارج کرده بود. نکته جالب توجه این است که تقسیم کار پیشنهادی تئوری تجارت کلاسیک (تجارت آزاد)، خود تسهیل‌کننده پیشرفت و انباشت بیشتر سرمایه صنعتی انگلستان بود. در این دوران انگلستان به تولید و صادرات کالاهای صنعتی (و به طور عمده محصولات نساجی) و واردات کالاهای اولیه تشویق می‌شد.

در این مرحله از جهانی شدن سرمایه، ما شاهد همسویی کامل تئوری و سیاست تجارت بین‌الملل، با خواسته‌ها و نیازهای سرمایه‌مقتدر و رهبری‌کننده (هژمونیک)

در جهان هستیم.

بعدها سیاست سرمایه غالب و خواست‌هایش در تئوری نئوکلاسیک (مزیت نسبی) باز تولید شد و تقسیم کار بین المللی گسترده‌تری را ایجاد کرد. در یک سوی این تقسیم کار سرمایه صنعتی (کششورهای پیشرفته سرمایه‌داری) قرار داشت و در دیگر سو کشورهای پیش سرمایه‌داری یا در حال گذار به سرمایه‌داری. در این مرحله و مرحله تاریخی نیز تئوری تجارت، تسهیل‌کننده رژیم انباشت اقتدارگرایانه و سرمایه‌های غالب در دنیا بود.

در فاز اول تقسیم کار بین‌المللی، وظیفه‌ای که بر عهده کشورهای پیش سرمایه داری یا عقب مانده گذاشته شد، عرضه ارزان کالاهای اولیه (شامل مواد اولیه، منابع و ذخایر زیرزمینی و کشاورزی) برای تسهیل انباشت سرمایه صنعتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری بود.

به تدریج با جهانی شدن «سرمایه مالی» و به تبع آن «سرمایه مولد» تغییراتی در تقسیم کار بین‌المللی پدید آمد.

این بحث بیشترین تأکید خود را بر جهانی شدن سرمایه مولد (مرحله سوم تقسیم کار) خواهد داشت.

اولین نشانه‌های جهانی شدن سرمایه مولد، در صدور سرمایه از کشورهای صنعتی برای استخراج منابع زیرزمینی کشورهای استعمار شده تجلی یافت.



اولیه فرایند جهانی شدن تولید را شکل داد و سرمایه جهانی با اشتیاق در پی برقراری این سازوکار جدید برآمد.

تو «جایگزینی واردات» منجر به تغییر در تقسیم کار قدیمی شد و فرایند جدیدی را ایجاد کرد که در آن، کشورهای غیرصنعتی، واردکننده کالاهای نیم ساخته و تولیدکننده کالاهای صنعتی مونتاژ می شدند، که برخلاف توصیه های تئوری «مزیت نسبی» بود. در این مقطع تاریخی، تئوری «موتور رشد» و «مزیت نسبی» برای حدود دو دهه وادار به عقب نشینی شد. روشنفکران سرمایه داری از خواسته های سرمایه رهبری کننده (هژمونیک) عقب افتاده، هنوز دنباله رو سیاستی بودند که دوران تاریخی آن به پایان رسیده بود.

سرمایه، خواستار نظام دیگری بود. مرحله پایینی تولید جهانی، در دهه های ۴۰، ۵۰ و ۶۰ میلادی به اوج خود رسید. در این مرحله، برخلاف توصیه های تئوری تجارت بین الملل، دولت با دخالت های خود و وضع تعرفه های گمرکی، به انباشت جهانی سرمایه صنعتی کمک می کرد.

دولت دخالت گروارشادی از یک سو به ایجاد صنایع ملی یاری می رساند و از سوی دیگر این صنایع ملی چیزی نبودند جز تولیدات برون مرزی سرمایه های بزرگ صنعتی جهان.

به همین دلیل، دخالت دولت در کشورهای در حال توسعه، منبب کم شدن رقابت و تقویت و حمایت از تولیدات برون مرزی شرکت های چند ملیتی شد.

در ایسن مرحله، شساهد استفاده تکنولوژیک و سرمایه صادراتی خارجی برای استخراج نفت، مس و سایر مواد معدنی هستیم. اما به تدریج با پیشرفت تکنولوژی و تمرکز هرچه بیشتر سرمایه در کشورهای صنعتی، ایجاد تولید صنعتی برون مرزی از یک خصصت بالقوه به خصصتی بالفعل تبدیل می شود.

اولین شکل بروز این فرایند در قالب صنایع «جانشینی واردات» انجام گرفت. در اینجا تذکر چند نکته بسیار ضروری است.

ایجاد صنایع «جانشینی واردات» در دنیا، از سوی دو قطب ظاهراً مخالف حمایت می شد. از یک سو، در کشورهای عقب افتاده، جنبش عمومی صنعتی شدنی رویه رشد بود که خواهان تغییر در تقسیم کار بین المللی حاکم و سهمی شدن در فرایند نوسازی بود. روشنفکران این جنبش در قالب دو تئوری اقتصادی «کاهش رابطه مبادله» و «مبادله نامساوی یا نابرابر» تقسیم کار حاکم را به نقد کشیدند و به تبیین تقسیم کار جدیدی اقدام کردند.

در سطح این جنبش، مخالفت با منابع جهانی سرمایه مقتدر (هژمونیک) به چشم می خورد، اما در واقع امر، سرمایه صنعتی نیز در حال ورود به مرحله ای بالاتری از فرایند جهانی شدن بود و دیگر هم چون گذشته به «تولید ملی» و صادرات آن بسنده نمی کرد.

در این مرحله، استراتژی «جانشینی واردات» و مونتاژ کالاهای صنعتی در کشورهای رو به توسعه، یکی از بنیان های

برنامه‌های سرمایه‌داری

است. از این رو مقررات‌زدایی، آزادسازی، تجارت آزاد، سرمایه‌گذاری آزاد و سایر سیاست‌های اقتصادی مشابه، در دستور کار برنامه سرمایه‌های غالب (بخشی از سرمایه جهانی که بیش از همه جهانی شده است) قرار می‌گیرد.

در ادبیات اقتصادی، بعد از چند سال عقب‌نشینی، شاهد احیای مجدد تر «موتور رشد» و نظریه نئوکلاسیک هستیم. تئوری «موتور رشد» با خواست‌های سرمایه غالب همسویی می‌یابد. ولی این همسویی نیاز به تغییراتی چند در نظریه «موتور رشد» داشت. بدین جهت، علاوه بر توصیه تجارت آزاد و تبلیغ نظریه «موتور رشد» تئوری تجارت بین‌الملل نئوکلاسیک، تقسیم کار بین‌المللی جدیدی را در دستور کار قرار داد. در این مرحله تاریخی و تقسیم کار نوین، کشورهای در حال توسعه می‌باید به جای تولید و صادرات کالاهای اولیه، «مزیت نسبی» خود را در کار ارزان می‌یافتند.

سرمایه جهانی نیازهای جدیدی داشت و به دنبال تقسیم کار جهانی دیگری بود. تئوری نئوکلاسیک نیز به تبع، نیازمند سرمایه‌های جهانی بیشتری شد، از این رو سیاست‌های خود را تغییر داد و وظایف جدیدی را برای کشورهای جهانی سوم تبیین کرد. در این مرحله هدف نوین، «تولید جهانی» بود و کشورهای در حال توسعه بازارهای مناسبی برای تولید و توزیع جهانی به شمار می‌آمدند.

روشنفکران سرمایه‌داری در مرحله دولت دخالت‌گر همچنان از خواست‌های سرمایه‌های غالب دور بودند.

«جایگزینی واردات» سرآغاز ورود سرمایه جهانی به مراحل پایینی جهانی شدن تولید بود.

سیاست «جایگزینی واردات»، ایجادکننده پایه‌های صنعتی و به مثابه سکویی بود برای جهش‌های بعدی ورود به مرحله بالایی تولید جهانی؛ یعنی استفاده از بازارهای مختلف به عنوان بازار تولید، سرمایه‌گذاری و توزیع کالا.

تحولات تکنولوژیک در دهه‌های ۷۰ به بعد و به خصوص تحولاتی که در مقوله کامپیوتر، کاهش هزینه حمل و نقل، ایجاد ارتباطات سریع و کم هزینه بین مناطق مختلف دنیا پدید آمد، همگی پایه‌های مادی ورود به مرحله بالاتری از تولید جهانی را امکان‌پذیر ساخت.

از این رو، به تدریج، در برخی از کشورها و به خصوص در کشورهایی که از طریق سیاست «جایگزینی واردات» پایه‌های صنعتی قوی ایجاد کرده بودند، شاهد ورود به مرحله جدیدی از تولید جهانی و استقرار سیاست «رشد صادرات» (بازگشت مجدد تر موتور رشد) هستیم. این در حالی است که مرحله بالایی تولید جهانی، خواهان جاب‌جایی بدون محدودیت انواع سرمایه (کالایی، مالی و مولد) بین بخش‌های مختلف بازار جهانی



روند طولانی و عقلایی «جایگزینی واردات» و دخالت‌های دولتی در اقتصاد، عبور کرده و توانسته‌اند زیربنای صنعتی قوی را از این طریق ایجاد کنند.

در واقع مطالعات من مبین این است که این کشورها به سبب «تبعیت نکردن» از سیاست‌های پیشنهادی نئوکلاسیک توانسته‌اند به این حد از رشد صادرات دست یابند. بررسی نموداری، این ادعا را روشن تر خواهد کرد.

نمودار، ساختار استفاده پیچیده از سیاست‌های توسعه‌ای را در آسیای شرقی و امریکای لاتین نشان می‌دهد. دیده می‌شود که تبعیت از تئوری‌های ارائه شده برای رشد و توسعه، در یک ساختار ناهمگون تاریخی، امر واقع به معنای ریاضی آن نیست. در یک نگرش تاریخی، دخالت دولت در بازار همواره به چشم می‌خورد و نمودار، خود گویاست.

نخست آن که در هر ۴ کشور تایوان، کره جنوبی، مکزیک و برزیل، موفقیت (جواب دادن صادرات) در بستری از روند صنعتی شدن توسط سیاست «جایگزینی واردات» به عمل آمد و تاکنون نیز که سیاست «رشد صادرات» حاکمیت دارد، دولت هنوز با تداوم سیاسی مراحل بالاتری از «جایگزینی واردات»، به عمیق شدن روند صنعتی شدن و توسعه اقدام می‌کند.

تجربه تاریخی این کشورها در واقع نمایانگر نادرستی گزاره «صادرات، موتور رشد توسعه» در تئوری نئوکلاسیک است. دوم آن‌که، در تقابل با فرضیه‌ها و

در این مقطع از تولید جهانی و مغایر با سیاست‌های گذشته، کشورهای در حال توسعه کم سرمایه (تشنه سرمایه و تکنولوژی جدید) در آرزوی صنعتی شدن، وارد رقابتی خانمان‌سوز برای جذب هر چه بیشتر سرمایه جهانی (قراملی) و نشان دادن بازار خود به عنوان بازاری کم هزینه تر برای تولید جهانی شدند.

ایسن بار وعده نظریه «موتور رشد» صنعتی شدن کشورهای عقب مانده بود. همه می‌توانستند صنعتی شوند و سهمی بزرگ در بازار صادرات داشته باشند. تنها پیش شرط لازم پایین آوردن هزینه تولید، کاهش دستمزد، کاهش نرخ ارز ملی، مقررات زدایی، تجارت و سرمایه‌گذاری آزاد بود. هر کشوری که بیش از دیگران موفق به برقراری این پیش شرط‌ها می‌شد، می‌توانست موفقیت بیشتری در بازار جهانی صادرات به دست آورد.

چنین شد که رقابت خانمان‌سوزی میان کشورهای در حال توسعه، برای کسب و جذب سرمایه‌های فراملی و تولید صنعتی با هزینه پایین، در گرفت.

در اینجا مایلم قبل از ارائه بدیل تئوریک خود در مورد رابطه صادرات، رشد و توسعه، اشاره‌ای به تبیین تاریخی نظریه نئوکلاسیک داشته باشم.

مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که برخلاف نظریه نئوکلاسیک، کشورهایی که امروزه به عنوان مدل کشورهای توسعه یافته و موفق در کسب بازار صادرات مطرحند (کره جنوبی، تایوان، برزیل و...)، عمدتاً از

برفاله سیم

امریکای لاتین

مکزیک: ۱۸۸۰-۱۹۳۰
برزیل: ۱۹۳۰-۱۹۵۵

آسیای شرقی

تایوان: ۱۸۹۵-۱۹۴۵
کره جنوبی: ۱۹۱۰-۱۹۴۵

صدور کالا
کالاهای اولیه، کشاورزی
و منابع زیرزمینی

مراحل اولیه سیاست جایگزینی واردات:
تولید کالاهای مصرفی سبک مانند
منسوجات، کفش و...

مکزیک ۱۹۳۰-۱۹۴۵
برزیل ۱۹۳۰-۱۹۵۵

تایوان: ۱۹۵۰-۱۹۵۹
کره جنوبی: ۱۹۵۳-۱۹۶۰

مرحله بالایی جایگزینی
واردات: تولید کالاهای
مصرفی بادوام، کالاهای
واسطه‌ای و ماشین‌آلات

مراحل اولیه رشد
واردات: تأکید روی
کالاهای صنعتی
کار (ارزان) بر

مکزیک ۱۹۵۵-۱۹۷۰
برزیل ۱۹۶۸-۱۹۵۵

تایوان: ۱۹۶۰-۱۹۷۲
کره جنوبی: ۱۹۶۱-۱۹۷۲

مکزیک ۱۹۷۰ تا حال
برزیل ۱۹۶۸ تا حال

سیاست رشد صادرات
گسترده و تداوم
مرحله بالایی سیاست
جایگزینی واردات

مرحله بالایی
جایگزینی واردات
و مرحله بالاتری
از رشد صادرات

تایوان: ۱۹۷۳ تا حال
کره جنوبی: ۱۹۷۳ تا حال



وجود دارند که بیشترین نقش را در این زمینه ایفا می‌کنند.

من بر این عقیده هستم که رشد اقتصادی و اجرای موفقیت‌آمیز صادرات، هر دو مبتنی بر طی یک پروسه توسعه و تحول ساختاری در سازوکار تولید هستند. بدون شک اهرم فشار رقابت در بازار جهانی، عامل تعیین‌کننده‌ای در اجرای توسعه اقتصادی است. اما عوامل دیگر نیز وجود دارند که بخش بزرگی از مرحله توسعه اقتصادی را تحت پوشش و تأثیر خود قرار می‌دهند. عواملی همچون بهداشت، تغذیه، سیاست‌های تخصصی منطقه‌ای منابع، اصلاحات ارضی و سیاست‌هایی که رشد بیشتر را در کشاورزی میسر می‌سازند، تأثیر بیشتر و تعیین‌کننده‌تری در دستیابی به نرخ‌های بالاتر رشد را دارا هستند. برخلاف نظر مدافعان تئوری نئوکلاسیک توسعه صادرات، مزیت کشورهای در حال توسعه، صرفاً محدود به تولید کالاهای کاربر و نیروی کار غیرماهر ارزان نیست.

رقابت در هزینه، نتیجه سلسله‌ای از عوامل مرتبط و پیچیده است که شامل آموزش و دانش حرفه‌ای، مهارت مدیریت، هزینه مواد، مکان و هزینه نیروی کار است. ورود به بازار صادرات، ادامه منطقی صنعتی شدن موفقیت‌آمیز و رشد حاصل از آن است. تنها در مرحله‌ای مشخص از روند توسعه است که کشورهای در حال توسعه، می‌توانند به طور موفقیت‌آمیز از مزایای صرفه‌جویی در مقیاس بالا و همچنین سایر

نسخه‌های نئوکلاسیک، تجربه اجرایی این کشورها به وضوح نشان می‌دهد که صنعتی شدن و موفقیت در رقابت بازار جهانی صادرات، بدون دخالت مستقیم دولت در سیاست‌گذاری به عنوان یک دولت ارشادی، میسر نبوده است. تجربه چندین ساله این کشورها، از حضور همواره دولت در سیاست‌گذاری وضع تعرفه‌های گمرکی، سیاست‌های ارشادی، نرخ‌گذاری ارز و غیره حکایت دارد.

به واقع درست آن است که توسعه و صنعتی شدن بدون وجود دولت دخالت‌گر و ارشادی در این کشورها، به وقوع نمی‌پیوسته است، انباشت سرمایه‌دارانه، بدون دولت و دخالت آن، در هیچ کدام از کشورهای در حال توسعه اتفاق نیفتاده است.

نظریه نئوکلاسیک فاقد نمونه‌های تاریخی و تجربی است. عمل عقلایی آن است که کشورهایی که سودای موفقیت در بازار پیچیده و پرقابیت تولید و صادرات صنعتی و ره بردن به توسعه را دارند، به تجربه‌های تاریخی موجود در کشورهای توسعه یافته بنگرند، تا آن که گوش به توصیه‌های تئوریک نظریه نئوکلاسیک بسپارند.

آلترناتیو تئوریک در مورد رابطه صادرات، رشد و توسعه

بنا بر مطالعات من، رشد بالاتر تولید و بهره‌وری کالا ضرورتاً به واسطه صادرات مشخص نمی‌شود، بلکه عوامل مستقلی از صادرات و سیاست‌های تجاری بین‌المللی

منافعی که در بازارهای بزرگتر اقتصادی فراهم آمده بهره ببرند. بدین طریق است که توسعه سرانجام می‌تواند با تغییر جغرافیایی در ترکیب تقاضا و افزایش سهم صادرات در کل تقاضا، به اوج برسد. در این سناریو، رشد صادرات، پیامد رشد کلی محصولات، همراه با تغییرات ساختاری در اقتصاد است. بدین ترتیب واضح است که هم صادرات و هم رشد اقتصادی، در بستر مراحل توسعه و تغییر ساختاری به وجود خواهند آمد. صادرات و رشد اقتصادی هر دو نتیجه برآیند نیروهایی یکسان هستند. بنابراین در حالی که همبستگی بین این دو (یعنی صادرات و رشد اقتصادی) ممکن است کاملاً قوی باشد، اما به یقین رابطه‌ای علی میان آنها وجود ندارد.

تحولات ساختاری و توسعه و رشد سرمایه‌دارانه در کشورهای جهان سوم با تضعیف تدریجی و از بین رفتن روش‌های تولیدی سنتی و ماقبل سرمایه‌داری آغاز می‌شوند. فرایند فوق سبب جدا شدن تولیدکنندگان بلاواسطه از زمین و سایر عوامل تولید سنتی و تبدیل آنها به کارگران مزدبگیر می‌شود. در این فرایند، تولید سنتی (به طور عمده تولید کشاورزی) به تدریج به تولید سرمایه‌دارانه و صنعتی تبدیل می‌شود. با ایجاد پایه‌های اولیه صنعتی در شهرها، تحولی نیز در ترکیب تولید و نیز در ترکیب استفاده (توزیع) از منابع به وجود می‌آید. فرایند تحول ساختاری، سبب تخصیص

رویه افزایش نیروی کار (جدا شده از عوامل تولید) به سمت تولید سرمایه‌دارانه (صنعتی و کارخانه‌ای) و بالا رفتن سهم تولید صنعتی و کارخانه‌ای نسبت به تولید سنتی می‌شود. در ادامه این سیر در ترکیب عرضه کالاهای نهایی و به دنبال آن در ترکیب (تقاضا) مصرف تحولاتی ایجاد می‌شود. تحول در ساختار تولید و توزیع منابع، سبب بالا رفتن کارایی، بهره‌وری و رشد تولید می‌شود. تغییر مکان در تقاضا و بالا رفتن تقاضاهای خارجی، برای تولید داخلی مسئله‌ای است که تنها در بستر تحولات ذکر شده می‌تواند به واقعیت بپیوندد.

بنابراین مشغله کشورهای در حال توسعه، نه رشد صادرات (چنان که نظریه نئوکلاسیک می‌گوید)، بلکه باید ساماندهی اتخاذ بهترین استراتژی توسعه و تحول ساختاری باشد.

تحول ساختاری در ترکیب تولید و توزیع منابع، فقط جزئی از فرایند توسعه هستند. توسعه به تعریف نوین آن شامل روابط بسیار پیچیده اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است که می‌توانند در نهایت به گسترش حاکمیت انسان‌ها بر سرنوشت خود منجر شوند.

هدف قرار دادن رشد صادرات بر مبنای تئوری نئوکلاسیک و نادیده گرفتن فرایند توسعه به مفهوم نوین آن و تحول ساختاری می‌تواند به نتایج بسیار نامطلوب ختم شود.